

احتجاج بزرگ تاریخ



از این پن دهر شماره مطلبی تاریخی
متناسب در زمینه مسائل اصیل اسلامی در
مجله درج خواهیم کرد ...
و در این شماره بمناسبت تقی‌بازن
این ایام با یازدهم ذیقعدہ روز ولادت
حضرت رضا (ع) امام هشتم شیعیان جهان
مقاله زیر را که توسط مسئول مدرسه
چهلستون تهران ترجمه و تهیه شده است
چاپ میکنیم.

بسمه تعالی وله الحمد

مأمون (۱۷۰-۲۱۸) از خلفای دانشمند عباسی بود و از مزایای علمی و ادبی بهره‌ای فراوان داشت و روی سیاستی در سال ۲۰۱ حضرت علی بن موسی‌الرضا علیه السلام را بالطائف الحیل بمقام ولایتمندی منصوب و در سال ۲۰۳ پس از جریان‌های مسموم و در بیست سال خلافت خود پیوسته مطالبی را ابراز و حقایق شیعه را گوشزد مینمود که حقا ارجمند و بایستی مورد مطالعه قرار گیرد از آنجمله احتجاجی است که صاحب عقدا الفرید (ابن عبدربه اندلسی مالکی متوفی ۳۲۸ هـ) و عیون اخبارالرضا و دیگر کتب با اختلاف کمی نقل مینمایند.

یحیی بن اکثم متوفی ۲۴۲ هـ قاضی القضاة عصر مأمون قضات و دانشمندان را دعوت نمود و گفت خلیفه دستور داده است که چهل نفر از بزرگان علم که مهارتی در فن بحث و مناظره داشته باشند بحضورش ببرم بنابراین دقتی کنید که این انتخاب بطور صحیح انجام شود روز بعد مقارن آفتاب چهل عالم بزرگوار بمنزل یحیی آمده و با او بحضور خلیفه رسیدند پس از تمارفات معمولی خلیفه اجازه داد که همه با آزادی کامل بنشینند تا بتوانند آزادانه سخن گویند.

مجلس مهیا شد مأمون یکی از مسائل فقهیه را عنوان نموده و جواب از یحیی بن اکثم و پس از او از يك يك آنها خواست و در جواب آنها خوب گوش میداد سپس یحیی را مخاطب قرار داده و گفت نیکو جواب دادید ولی حقیقت امر را درک ننمودید منظور من از دعوت شما و طرح بحث اینست که عقیده واقعی خود را با شما در میان گذارم همه با مسرت از این پیشنهاد استقبال نمودند.

مأمون: بعقیده من علی بن ابیطالب (ع) بر سایر خلفا از حیث مقام علمی و تقوا برتری داشتند و برای خلافت و وسایت نبی اکرم (ص) و رهبری اجتماع سزاوارتر است.

اسحق بن ابراهیم : همانطور که استحضار دارید گروهی برخلاف این مطلب معتقد هستند و بایستی روی این اصل بحث شود .

مأمون : اسحق من برای هر گونه بحثی آماده هستم میخواهید سؤال کنید پاسخ میگویم یا سؤال مینمایم جواب گوئید .

اسحق : فرصت استفاده نمود و گفت اگر خلیفه اجازه فرمایند من سؤال میکنم . خلیفه : سؤال کن . در این میان یکی از حاضرین گفت : ماعتقیده داریم ابو بکر بعد از رسول خدا افضل است و روایتی خواند که پس از من بابوبکر و عمر اقتدا کنید و طبعاً وقتی پیغمبر اکرم دستور میدهد که از آنها متابعت کنند بایستی آنها افضل امت باشند .

مأمون : روایاتی در مدح و ذم ابابکر و عمر وارد شده یا همه آنها صحیح میباشد یا همه آنها باطل و مردود و یا بعضی صحیح و برخی مردود . پر واضح است که صورت اول امکان ندارد زیرا تناقض لازم میآید هم خوب باشند هم بد صورت دوم را هم نمیتوان پذیرفت زیرا اساس دین باطل میگردد ناچار صورت سوم قابل قبول است و باید برای بدست آوردن صحیح از سقیم کنجکاوی و دقت فراوان نمود تا آنچه بر راستی از پیغمبر من رسیده عمل کرد بنابراین اگر بادیده دقت روایت را مورد نظر قرار دهیم در خواهیم یافت که این روایت صحیح نیست و پیغمبر من چنین امری را نفرموده است زیرا چگونه ممکن است پیغمبر من امر فرماید که اطاعت از دو نفری نمائید که آندو نفر در عقیده و طرز کار و فکر با هم اختلاف داشته معذالک آندو نفر باید پس از رسول اکرم پیشوا و رهبر مسلمانان باشند و این امر موجب اختلاف و طبعاً چنین دستوری از حضرتش صادر نمیکردد . خواهید گفت چه دلیلی دارد که ایندو مرد در فکر و روش منطق با هم اختلاف داشته اند . دلیل روشن اینمطلب از کتب سیر و تواریخ ظاهر میگردد که در موارد مختلف آنها تاجه اندازه باهم اختلاف نظر داشته اند مثلاً ابوبکر جمعی را که از دادن زکوة بمأمور او خود داری نمودند مرتد میدانست و آنها را اسیر کرد ولی عمر آنها را مسلمان میشمرد و آنها را آزاد گذاشت .

خالد بن ولید مالک بن نویره را گفت و عمر اصرار داشت ابوبکر اورا
 معزول و تنبیه کند ولی ابوبکر گوش بستن عمر نمیداد و خالد را در جای
 خود مستقر داشته و میگفت، شمشیری را که خداوند بروی کفار آزاد گذاشته
 من غلاف نمیکنم عمر منعه حج و منعه نکاح را که پیغمبر من سنت قرار داده
 بود تحریم نمود در صورتیکه ابابکر چنین عملی انجام نداد. عمر طبق دفتری
 که داشت عطایا را روی قرار می پرداخت ولی ابابکر چنین کاری نمیکرد.
 یکی دیگر از حاضرین گفت: روایتی است از نبی اکرم که اگر میخواستم
 دوستی بگیرم هر آینه ابابکر را دوست می گرفتم.

مأمون گفت: این روایت هم نادرست است زیرا خود شما نقل کرده اید
 که چون پیغمبر من بین اصحاب عقد اخوت برقرار ساخت برای علی (ع)
 کسی را معین نفرمود علی (ع) سبب پرسید حضرت فرمود: تو را برای خود
 نگاه داشتم. و چون این روایت در نظر شما مسلم است دیگری مجعول خواهد بود.
 یکی از حاضرین گفت: علی (ع) فرموده که بهترین افراد این امت
 بعد از نبی اکرم ابوبکر و عمر هستند.

مأمون: چگونه میتوان این حدیث را باور نمود با اینکه خود پیغمبر
 عمرو بن عاص را یکبار واسامه بن زید را بار دیگر بر آنها حاکم و رئیس قرار
 داد و خود علی بن ابیطالب بعد از رحلت نبی اکرم فرمود: من بنیابت و
 جانشینی حضرتش نزدیکتر از آنم که پیراهن به تن نزدیک است ولی برای
 آنکه تفرقه ای پیش نیاید و مردم ساده لوح دچار اشتباه نشوند سبر کردم و ساکت
 نشستم و باز میگوید: چطور ممکن است آنان از من افضل باشند و حال آنکه
 من قبل از آنها و بعد از آنها عبادت خدای کرده و نخستین کسی بودم که تسلیم
 نبی اکرم شدم.

دیگری از حاضرین گفت: ابوبکر خود فریاد میزد کیست که بیعت
 را از گردن من بردارد تا من در گوشه ای بنشینم علی فرمود: پیغمبر من خدا
 تو را مقدم داشتند چه کسی جرأت دارد تو را کنار بگذارد.

مأمون گفت: عجب روایت معمولی است علی علیه السلام خود با ابی بکر بیعت ننمود و با بکر و تا وقتی حضرت زهرا زنده بود در اینکار اصرار ورزید و دختر پینمبر من وصیت کرد جنازه اش را شب بردارند و ابوبکر و عمر به جنازه او حاضر بشوند و مهمتر از همه اینکه اگر پینمبر او را منصوب کرده چطور میخواست استعفا دهد و امر رسول اکرم را مخالفت کند و این تکلیف مهم را با ابی عبیده و یاعمر واگذار نماید؟

یکی از حضار گفت: رسول اکرم در جواب عمر و عامس که پرسید محبوب ترین مردم نزد تو کیست فرمود عایشه گفت از میان مردان کیست؟ فرمود: پندرعایشه.

مأمون بدون درنگ پاسخ داد این سخن کذب محض است زیرا روزی مرغ بریان شده ای پیش روی حضرت نهاده شده بود آنحضرت دها میکرد که محبوبترین بندگان خدا بیاید بامن هم غذا شود علی بن ابیطالب وارد شد و گفته اسهالغایه ابوبکر و عثمان پی دهبی آمدند و آنها را حضرت جواب فرمود و باصحت این روایت بطلان آن سخن ظاهر میگردد.

باز مردی زبان کشود و گفت: علی بن ابیطالب فرمود. هر کس مرا بر ابوبکر و عمر ترجیح دهد او را باندازه ایکه بر یکنفر مضری حدمی زنند بر او تازیانه میزنم.

مأمون گفت: این چه سخن باطلی است که بعلی بن ابیطالب نسبت داده میشود مگر ممکن است علی (ع) بر کسی حدی بزند که بر او حدی و انباشد مگر تفضیل علی (ع) برای آندو نفر افتراء است تا حد بر او جاری گردد و یا اگر کسی تفضیل داد باید بر او حدی جاری ساخت مگر ابوبکر نکفت من اولایت بخشودند در صورتیکه من بهترین شماها نیستم خود چنین میگوید ولی دوستانش چه میگویند.

یکی از حاضرین گفت: رسول خدا فرموده که عمر و ابوبکر اینان بر مردان و سالخوردگان بهشت آقا هستند.

مأمون گفت: این حدیث هم با حقیقت وفق نمیدهد زیرا در بهشت سری نیست تا آنها آقایان آنها باشند مگر نشنیده اید پیره زنی نزد رسول خدا آمد و از شنیدن اینکه پیره زن فرتوت داخل بهشت نمیشود نالید حضرت فرمود:

ما زنان را در بهشت بحالت بکارت و صحت در آورده و آنها را طراوت می بخشیم و اگر بگوئید ابو بکر هم در وقتیکه وارد بهشت میشود جوان می گردد باید در جواب بگوئیم روایتی است از رسول خدا که فریقن آنرا قبول نموده اند که حسن و حسین بر جوانان بهشت آقاو سرورند و برهنه بر تری و فضیلت دارند.

باز یکی از حاضرین گفت: روایتی از رسول خدا رسیده که اگر من بر سالت انتخاب نمیشدم عمر مبعوث میکردید.

مأمون: این از روایات معمول و نادرست است زیرا خدای متعال در قرآن کریم میفرماید و اذا اخذنا من السنین میثاقهم، ما از انبیاء گذشته و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم پیمان وعهد گرفتیم و آنگاه آنها را منصوب نمودیم پس چگونه ممکن است از کسی که عهد گرفته نشده مبعوث گردد و آن کسی که پیمانی گرفته شده است از او مبعوث نکردد.

و جا داشت مأمون میگفت: مردیکه تا سن ۲۵ یا ۳۳ سالگی بت می پرستیده و شرب خمر و دیگر از محرّمات را مرتکب میشده و در همین سال نقشه کشتن پیغمبر خدا را طرح کرده ولی با عدم موفقیت اسلام آورده چنین کسی میتوان پیغمبر باشد و حال آنکه خدا میگوید دل نیال عهدی الظالمین، دیگری گفت: رسول خدا در روز عرفه رو بعمرفرمود و گفت: خدای متعال در روز عرفه به بندگان خود عموماً و بعمر خصوصاً مینالد.

مأمون گفت: عجب دروغ واضح و آشکاری است چه خدا در چنین روز بر پیغمبر خود مباحثات نمیکند و بعمر مینالد پس پیامبر اکرم در صف عموم قرار گرفته و عمر جای مخصوصی پیدا نموده مانند آن دروغ دیگری که جعل شده که پیغمبر ص فرمود چون داخل بهشت شدم صدای پائی را شنیدم چون نظر

کردم دیدم بلال غلام ابی بکر بر من پیشی گرفته است بنابراین اگر شیعه میگوید علی (ع) از ابی بکر و عمر افضل است شما میگوئید غلام ابی بکر از پیغمبر ص خدا افضل است باز شما میگوئید که شیطان از سایه عمر میترسد و فرار میکند ولی نسبت میدهید که شیطان بر پیغمبر ص خدا القاء کرد که «بها صورتهای علوی هستند» پس عمر از شر شیطان محفوظ بماند ولی پیغمبر ص تحت تأثیر قرار میگیرد و کفر میگوید ۱ .

یکی از حضار گفت . پیغمبر ص خدا فرمود اگر عذاب نازل شود کسی جز عمر نجات نخواهد یافت .

مأمون : قرآن کریم این روایت را رد میکند زیرا خدا میفرماید تا رسول اکرم در میان است عذاب نازل نخواهد شد .

یکی دیگر گفت : رسول خدا برای ده تن از اصحاب خود که آنها را (عشره مبشره) می خوانند وعده بهشت فرموده و عمر یکی از آن ده نفر می باشد .

مأمون : اگر آن حدیث درست بود چرا عمر از حدیفه پرسید شما را بخدا من از منافقین هستم ؟
از دو حال خارج نیست یا پاسخ پیغمبر را قبول داشتند در این صورت جایی برای سؤال از حدیفه نمی ماند یا قبول نداشته و این خود دلیل بر عدم ایمان اوست پس این دو حدیث باهم متناقض میباشد .

اسحق : بیچه دلیل علی بن ابیطالب بر خلفا برتری داشته و به مقام خلافت اولی و سزاوار تر است ؟

مأمون : اگر شما گفتید برتری اشخاص بر یکدیگر روی چه اصلی است ؟

اسحق : پرواضح است که روی امتزاج فضیلت و اعمال صالح و کردار نیک است .

مأمون : راست گفتی میزان برتری همان فضیلت و عمل صالح است حال ممکن است مرا خبر دهی که در زمان رسول اکرم کدام یک از اصحاب از همه

برتر بودند و آنکس که در زمان پیامبر اسلام رتبه بعد را داشت آیا پس از پیغمبر ص بمقام و منزلت شخص اول میرسد یا نه .

اسحق : سرپائین انداخت و سخن نگفت ، زیرا خود میدانست که امیرالمؤمنین در زمان رسول اکرم از همه اصحاب برتری داشته و بعداً هم شخص دوم باو نمیرسد .

مأمون : البته شما نمیگوئید که شخص دوم در اثر زیادی اعمال بشخص اول میرسد چون در زمان رسول اکرم ، و محضر متفلسف خود عربی مردم صاحب نظر و مستعد است .

اسحق : آری چنین است کسی که در زمان رسول اکرم درجه اول را حائز بوده بعداً هم بهمان رتبه باقی است .

مأمون : پس باید روایاتی را مورد توجه قرار داد که مشایخ و بزرگان و اساتید علم حدیث در کتب خود درباره امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب نقل کرده اند و آنگاه این روایات را با روایاتی که در فضیلت ابوبکر نقل شده مقایسه کن بلکه با روایاتی که در باره ابوبکر و عمر و بلاخر بگویم با جمیع روایاتی که درباره خلفاء ثلثه ذکر شده بین آیا آن روایات قابل مقایسه میباشد بلکه تمام روایاتی که درباره عشره مبشره یعنی آنده نقری که خدا با آنها وعده بهشت داده است با روایاتی که درباره فضیلت علی (ع) از نبی اکرم رسیده میتوان مقایسه نمود و سپس مأمون اسحق را مخاطب قرار داد و گفت : کدام عمل در آغاز ظهور اسلام از همه کارها مهمتر و اسلام را جلو آورده است ؟

اسحق : از روی اخلاص شهادت دادن بوحدانیت پروردگار .

مأمون : منظور پذیرفتن دین مقدس اسلام است ؟

اسحق : آری .

مأمون : خدای متعال در قران کریم میفرماید *وَالضَّابِقُونَ السَّابِقُونَ* اولئك المقربون و مقصود از آیه کریمه کسانی هستند که در پذیرفتن دین پیش گرفته آنها هستند که در پیشگاه مقدس پروردگار بمقام قرب رسیده اند

و آیا هیچ کس جز علی بن ابیطالب باین مقام رسیده است یعنی قبل از او اسلام آورده است .

اسحق : علی (ع) هنگامیکه اسلام آورد بالغ نبود ولی وقتی ابوبکر اسلام آورد بسن رشد رسیده بود .

مأمون : نخست باید دانست کدام يك قبلا اسلام آوردند بحد دربارہ بلوغ بحث خواهیم نمود .

اسحق : جای شبهه نیست که علی بن ابیطالب قبل از ابی بکر اسلام آورد .

مأمون : اسلام علی بن ابیطالب بدعوت نبی اکرم بود یا الهام خدای متعال

اسحق : سرزیر افکند و جوابی نگفت .

مأمون : مسلم است که بر او وحی نشده و گرنه باید گفت او بر پیغمبر برتری داشته چه پیغمبر پس از چهل سال بوسیله جبرئیل بدین اسلام آشنا شد و علی بن ابیطالب قبل از بلوغ با الهام الهی دین خدا را پذیرفت .

اسحق : آری علی بن ابیطالب بدعوت پیغمبر من دین خدا را قبول نمود

مأمون : آیا پیغمبر من طبق هوای نفسانی خود دعوت نمود یا بامر پروردگار؟

اسحق : باز سکوت نمود و جوابی اظهار نداشت .

مأمون : مبدا دزدل گوئی که رسول خدا متکلف بوده و سخنی از پیش خود گفته است چه خدا خود میفرماید ما استغفکم علیه من اجر و ما انامن المتکلفین من از شما پاداشی نمیخواهم و من بر خلاف واقع چیزی بر خود نمی بندم و تظاهری نمیکنم . و جاداشت مأمون میگفت پیغمبر من بصریح قرآن ما ینطق عن الهوی ان هو الاوحی یوحی ، او از پیش خود سخن نمیگوید هر چه میگوید دستوری است که از طرف خدای متعال بر او الهام و وحی میگردد .

اسحق : البته پیغمبر مأموریت خدا را اجراء مینمورد .

مأمون : پس چگونه ممکن است خدای بزرگ پیغمبر را مأموریت دهد

که کسی را که سزاوار نیست او را بدین دعوت کنند چون بالغ نشده دعوت نماید .

اسحق : پناه میبرم بخدا از چنین نسبتی که بخدای عالم داده شود .

مأمون : درست سخن تو این معنی را می رساند که رسول خدا ملا مودیت داشته اطفال را دعوت بدین کند با اینکه آنها مکلف نبودند و طاقت تحمل تکلیف را نداشتند . که اگر پس از قبول اسلام مرتد میشدند چه حکمی بر آنها اجرا میشد و فایده این دعوت چه بود و چنین عمل لغوی ممکن است بخدا و رسول او نسبت داد؟

اسحق : پناه میبرم بخدای متعال از اینکه اینگونه نسبت ها بذات پروردگار داده شود .

مأمون : از این میتوان پی برد که دعوت پیغمبر اکرم علی بن ابیطالب را يك مأمودیت خاصی بود که ناشی از امتیاز از سایر اطفال است چه علی علیه السلام آنقدر عظمت و امتیاز داشته که در سن خردسالی مورد عنایت قرار میگیرد و پیغمبر پس مأمودیت پیدا کند او را دعوت کند .

اسحق : این سخن غیر قابل انکار است .

مأمون : آیا شنیده ای که پیغمبر اکرم من از خویشاوندان و نزدیکان خود بچه دیگری را نیز باسلام دعوت کند .

اسحق : من در این موضوع اطلاعی ندارم .

مأمون : آنچه مسلم است علی بن ابیطالب دعوت باسلام شده و دیگر بچه ها را اطلاعی نداریم و مسئولیتی درباره آنها نداریم باز از شما سؤال میکنم چه عملی موجب برتری و فضیلت انسان میگردد .

اسحق : جهاد در راه خدای متعال .

مأمون : چه خوب گفتی ؟ اما برای من بگو کسی را سراغ داری که در راه خدا چون علی جهاد کرده باشد .

اسحق : در چه وقت و چه موقع .

مأمون : در هر موقعی که شما معین کنید .

اسحق : در جنگ بدر .

مأمون : خوب گفتی بگو ببینم در جنگ بدر از مشرکین چند نفر کشته شده اند .

اسحق: شصت و چند نفر.

مأمون: هیچ میدانی علی (ع) چند نفر را کشت.

اسحق: آگاه نیستم.

مأمون: بیست و سه یا بیست و دو نفر، و چهل نفر باقی را دیگر از اصحاب کشته اند.

اسحق: ابوبکر در روز کار زار خدمت پیغمبر نشسته بود.

مأمون: در خیمه پیغمبر چه میکرد.

اسحق: مشغول نقشه و تدبیر جنگ بود.

مأمون: در چنین وضع مشکل و سختی که برای مسلمین بوجود آمده

بود ابوبکر از میدان کارزار خود را کنار کشیده و در خیمه مشغول نقشه کشی

بود؟ در هر حال او به تنهایی نقشه طرح می نمود یا با نظر و مشورت نبی اکرم ص

و در صورتیکه پیغمبر ص در اینکار شرکت داشته آیا در این طرح ریزی پیغمبر ص

نیازی با او داشته یا فقط ابوبکر سرکشی مینموده است.

اسحق: بخدا پناه میبرم که معتقد باشم ابوبکر مستقلاً کاری انجام داده

و یا در کارهای پیغمبر شرکتی داشته و یا پیغمبر ص نیازی با او داشته است «زیرا

پیغمبر ص طبق نقشه الهی قدم برمیداشته و همه نیازمند او بوده اند و همانطور

که علی فرمود: هر وقت در جنگها کار بر ما سخت میشد ما به پیغمبر ص پناه

می بردیم.

مأمون: بنا بر این که وجود ابوبکر در خیمه ضرورتی نداشته چرا نباید

در میدان جنگ برود و جانپنازی کند.

اسحق: چون لشکر از خانه برای جهاد بیرون آمده اند همه مجاهد بشمار

می آیند.

مأمون: راست است ولی در کارهایی که از اشخاص سر میزد بنسبت شدت

ضعف و مراتب فداکاری ارزش قائل می شوند چطور ممکن است کسیکه در چادر

بنشیند با کسی که در میدان کارزار جانپنازی کند یکدرجه و مقام را دارا باشد سپس

مأمون بآیه کریمه فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیماً. کسانی که در

راه خدا جهاد می کنند با مردمی که می نشینند یکسان نیستند و آن هائی که جان و مال خود را در راه حق نثار می کنند مقامشان در پیشگاه مقدس پروردگار یکسان نیست و خداوند ب مردمی که در راه حق مجاهده می نمایند پاداش بزرگ میدهد و بر قاعدین آنها را برتر می شمارد.

اسحق: ابوبکر و عمر نیز مجاهد بوده اند.

مأمون: آیا این دو نفر بر کسانی که در جهاد شرکت نکردند برتری

داشتند ؟

اسحق: البته داشتند.

مأمون: پس بهمین دلیل مراتب محفوظ است کسانی که بیشتر فداکاری

نموده اند بر آنها برتری داشته اند.

اسحق: صحیح است.

مأمون: قرآن را از حفظ داری.

اسحق: بلی مقداری.

مأمون: سوره هلائی را بخوان.

اسحق: قرآن خواند تا رسید بآیه و يطعمون الطعام علی حبه مسکینا

و یتیمأ و اسیرأ انما نطعمکم لوجه لا یرید منکم جزا و لا شکورا.

مأمون: فریاد زد بگو ببینم این آیات در باره که نازل شده است.

اسحق: در خصوص علی بن ابیطالب نازل گردیده است.

مأمون: علی بن ابیطالب پس از اینکه از خود گذشت و ایشار و اطعام نمود

عمل خود را بدینگران نقل کرد و یا در قرآن کریم خدای متعال عمل دیگری

رأمانند آن ستود.

اسحق: نه، اطلاعی در این باره ندارم.

مأمون: سخنی بحق گفتی آیا آنده نفر را که عشره مبشره مینامند جای در

بهشت دارند ؟

اسحق: بموجب احادیثی که وارد شده جای آنها در بیست است.
 مأمون: اگر کسی بگوید من این احادیث را قبول ندارم،
 کافر است؟

اسحق: پناه میبرم بخدای متعال اگر چنین چیزی بگویم.
 مأمون: اگر کسی انکار سوره هراتی و یا آیه یطعمون الطعام را بکند و
 بگوید از قرآن نیست کافر میشود یا نه.
 اسحق: البته کافر است.

مأمون: پس چگونه میتوان مقام علی را انکار نمود در صورتیکه
 مستلزم انکار کلام خدا است ولی انکار در فضیلت آنده نفر هرگز موجب کفر
 نمیکردد.

مأمون: آیا در قسمت احادیث اطلاعاتی کافی دارید.

اسحق: آری.

مأمون: حدیث طبر را شنیده‌ای.

اسحق: آری.

مأمون: آن حدیث را برای من بگوی.

اسحق: روایت را مفصلاً برای خلیفه بازگو کرد.

مأمون: من تا این ساعت تو را آدم درستی میدانستم ولی در اینموقع

عناد و تمصب تو ثابت گردید.

آیا این حدیث در نظر تو مسلم نیست.

اسحق: تردیدی در صدور آن نداشته و ندارم زیرا سلسله سند بسیار

قوی است.

مأمون: کسی که بداند این حدیث از پیغمبر من شرف صدور یافته‌ولی

بفضیلت و برتری علی (ع) معتقد نباشد از سه حال خارج نیست یا دهای

پیغمبر اکرم را مردود میدانند یا اینکه می گویند رسول اکرم شخص فاضل را معرفی نموده ولی در باطن مرد بی فضیلت در نظر او محبوب تر بوده و یا می گویند: خدای متعال در مقام اجابت دعای پیغمبر من اشتباه کرده و انتخاب شخص با فضیلت را ننموده است (زیرا پیغمبر اکرم پس از تناول ازغذای لذیذ از خدا خواست آنکه در پیش تو و من از همه محبوب تر است دوسرا پسنفره حاضر فرمایند سه بار این دعا را تکرار کرد و در هر مرتبه علی (ع) در را کوید ولی انس او را نگذاشت وارد شود تا در بار سیم پیغمبر صدای علی را شنید فریاد بر آورد بگذار علی داخل شود.

علی داخل شد پیغمبر من غرق شادی و مسرت گردید که خدای متعال دعای مرا مستجاب فرموده.

اسحق: سرش را پایین انداخت گفت حرفی ندارم ولی برای ابو بکر فضائلی

هست.

مأمون: منظور شما کدام فضیلت ابو بکر است.

اسحق: خداوند میفرماید ثانی اثنتین اذهما فی الفار، در غار دونفر بودند و پیغمبر من بمصاحب خود فرمود: نگران و اندوهناک مباش خداوند بسا ما است. و منظور از مصاحب پیغمبر من ابو بکر است.

مأمون: هیچ میدانی در قرآن کریم نسبت مصاحبت شخص کافر به مؤمنیکه مقامی ارزنده دارد داده شده (فقال له صاحبه) پس گفت بآن کافر رفیقش که مؤمن بود. آیا کافر میشود بخدائیکه تو را از خاک بوجود آورد.

اسحق: مصاحب در آیه شریفه کافر است ولی مصاحب رسول اکرم ابو بکر

است.

مأمون: وقتی کافر مصاحب مؤمن میشود چه مانعی دارد مؤمن معمولی مصاحب پیغمبر گردد و هیچگونه فضیلت و برتری هم نداشته باشد بلی آنکسی

می‌تواند اقتضار کند مصاحبت پیغمبر را که آنقدر در راه نجات رسول اکرم
فداکاری نماید که در جای او بخوابد و لباسهای او را بر خود بپوشد و از
دشمنان بی شمار حضرتش بپاک نفاشته. براساس حدیث ولایت را
حفظ داری.

اسحق: آری یا امیرالمؤمنین.

مأمون: برای من آن حدیث را بخوان.

اسحق: حدیث را مفصلاً قرائت نمود.

مأمون: این حدیث بفتح علی و ضرر ابوبکر و عمروسلیم مخالفین

نهیست ...؟

اسحق: مردم میگویند آن حدیث برای آن صادر شده که بین علی و

زید بن حارثه اختلافی ایجاد شده و در نتیجه زید انکار دوستی علی کرد پیغمبر

ص در مقابل جمعیت ایشان و دوستی علی را باین پایه (من کنت مولاه فاعلی مولاه)

ابراز داشت.

مأمون: این خطبه در کجا و در چه زمانی شرف صدور یافته

است ...

اسحق: در مراجعت از حجة الوداع در غدیر خم.

مأمون: مگر زید بن حارثه (سال هفتم جنگه شوم) قبل از غدیر خم

شهادت نیافته است چرا به چنین مطلب بی اساسی تکیه میکنی؟